



پرتویی از زندگی شیخ اشراق

زهرا مرادخانی

شهاب‌الدین سهروردی، فیلسوف، عارف و بنیانگذار مکتب اشراق در سنت فلسفه اسلامی، در سهرورد، روستایی در نزدیکی زنجان، دیده به جهان گشود. نام کامل او را بیشتر شرح حال نگاران ابوالفتح شهاب‌الدین یحیی بن حبّش بن امیرک سهروردی ملقب به شیخ اشراق و مقتول ثبت کرده‌اند، اما به نوشته ابن خلکان برخی نام او را احمد و برخی دیگر کنیه او را نامش دانسته‌اند^۱، و ابن‌ابی‌اصیبه (۶۰۰-۶۶۸) او را عمر نامیده^۲ و قطب‌الدین شیرازی (د: ۷۱۰) نیز او را ابوالفتح عمر بن محمد معرفی کرده است^۳. چنین به نظر می‌رسد کسانی که از او با نام عمر یاد کرده‌اند وی را با شهاب‌الدین ابوحفص عمر سهروردی (د: ۶۳۲) نویسنده کتاب عوارف المعارف که طریقت سهروردیه منسوب به اوست، در هم آمیخته‌اند.

در سال تولد شهاب‌الدین سهروردی میان شرح حال‌نگاران اختلاف به چشم می‌خورد، و با توجه به آنچه پس از این درباره قتل سهروردی بر اساس منابع مختلف خواهد آمد، باید تاریخ تولد سهروردی را حدود سال‌های ۵۴۵ هـ / ۱۱۵۰ م. تا ۵۵۰ هـ / ۱۱۵۵ م. دانست، گرچه بیشتر پژوهندگان معاصر از جمله سیدحسین نصر و هانری کربن، شاید با اندکی تسامح سال ۵۴۹ هـ / ۱۱۵۴ م. را سال تولد او یاد کرده‌اند.^۴

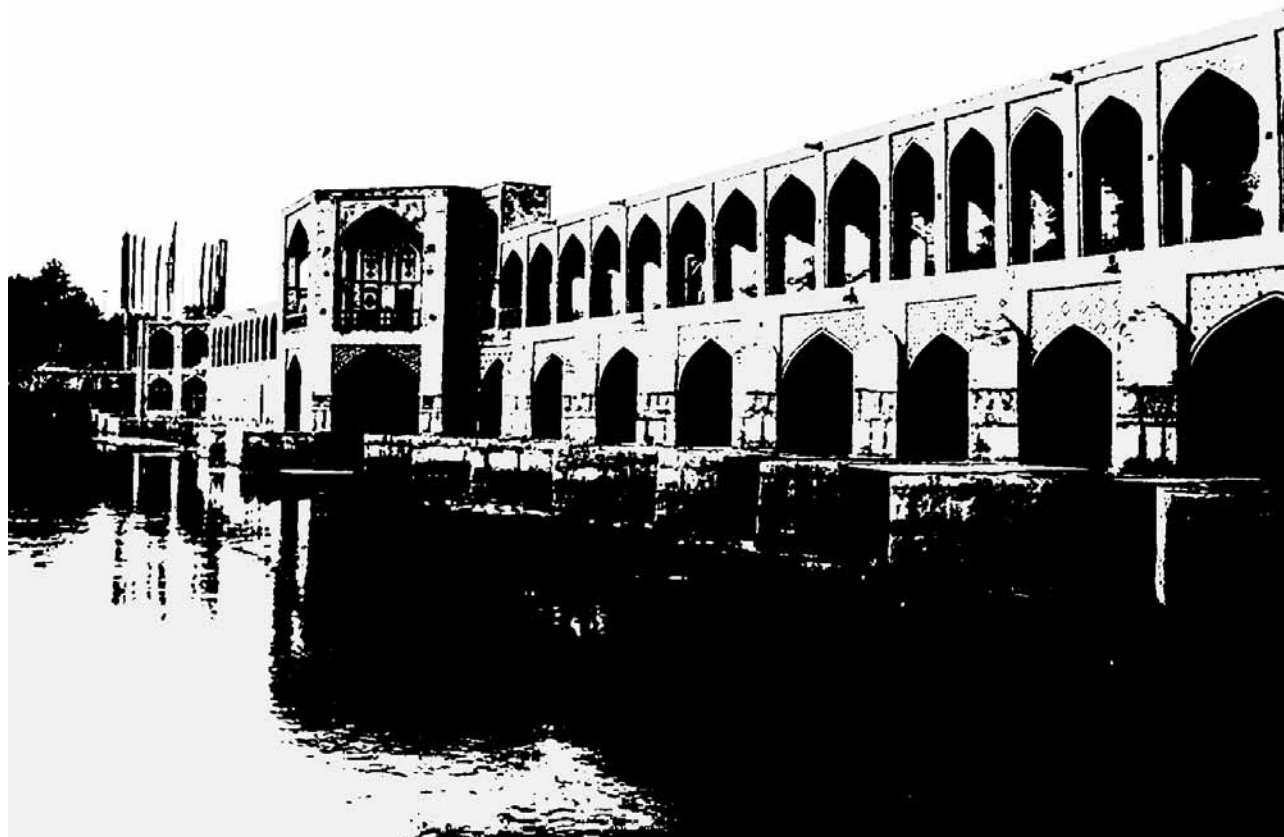
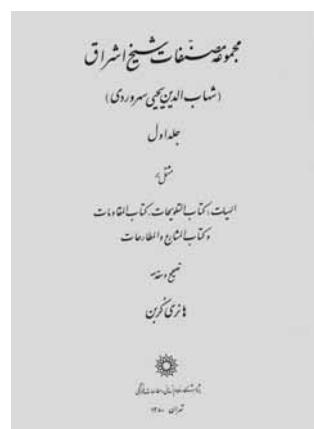
زندگی اشراقی و کوتاه سهروردی را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد:^۵ دوره نخست، دوره اقامت در سهرورد است. شرح حال‌نگاران از این دوره زندگی سهروردی خبری نمی‌دهند و چگونگی نشو و نما و دانش‌اندوزی او را در زادگاهش بر ما معلوم نمی‌کنند، ولی باید وی آموزش‌های آغازین خود را در همین شهر فرا گرفته باشد. دوره دوم زندگی سهروردی با سفرهای او آغاز می‌شود. او هیچ‌گاه در جایی استقرار نیافت و همواره در سفر بود. سهروردی سفر را دوست می‌داشت و در همین سفرها بود که با بسیاری از عالمان و حکیمان دیدار کرد و از آنان دانش و حکمت آموخت.

سهروردی در این دوره همچنین با مشایخ صوفیه آشنا و مجذوب آنان شد و به راه تصوف افتاد و سیر و سلوک و ریاضت را آغاز کرد و به مقام کشف و شهود نائل آمد.

شهرزوری درباره این دوره از زندگی سهروردی می‌نویسد: «و شیخ قدس الله روحه بسیار سیر و کثیرالطواف بود در شهرها، و شوق بسیار داشت که از برای خود شریکی در تحصیل حقایق به هم رساند، به هم نرسید، چنانچه در آخر مطارحات می‌گوید به این مضمون که "به تحقیق سنّ من نزدیک به سی سال رسید و اکثر عمر در سفر گذشت و همگی تفحص از مشارکی که مطلع باشد بر علوم می‌نمودم، نیافتم کسی را که چیزی از علوم شریفه دانسته باشد و کسی هم که تصدیق به تحقیق آن داشته باشد". نظر کن در این سخن او که مصدق تحقیق آن علوم هم نیافتم و شگفت بسیار نمای. و این سخن شیخ بزرگوار نهایت تجرید داشت و اصلاً نظر همت جانب دنیا نمی‌گماشت. در بعضی اوقات به دیار بکر می‌بود و در برخی به شام و گاهی به روم به سر می‌برد.»^۶

سهروردی در حدود سال ۵۷۰^۷ و در آغاز جوانی برای دانش‌اندوزی به مراغه رفت و نزد مجدالدین جیلی، به فراگیری حکمت پرداخت، و گویا در همان زمان به درخواست دوستان و شاگردان خود کتاب التنتیحات فی اصول الفقه را به نگارش درآورد.^۸

مجدالدین جیلی، نویسنده کتاب اللامع فی الشكل الرابع^۹ از شاگردان محمد بن یحیی بن ابی‌منصور نیشابوری (



۴۷۶ - ۵۴۸) است. محمد بن یحیی نیز خود از شاگردان برجسته امام محمد غزالی (۴۵۰ - ۵۰۵) است که در فتنه غز در نیشابور به قتل رسید و خاقانی درباره او مرثیه‌ای سرود.^{۱۰}

گفتنی است مجدالدین جیلی از استادان امام فخر رازی (د: ۶۰۶) نیز به شمار می‌رود و امام فخر مدت درازی نزد او به فراگیری علم کلام و حکمت پرداخته است و چنین به نظر می‌رسد که سهروردی در مدت اقامت در مراغه با امام فخر همدرس بوده است. سهروردی می‌نویسد: «در باب فخر رازی از او پرسیدند، گفت: ذهن او فسرده نیست. و در باب او از فخرالدین پرسیدند، گفت: ذهن او از غایت ذکا و فطنت چون آتش مشتعل می‌شود»^{۱۱} و گفته می‌شود امام فخر که از بزرگترین مخالفان فلسفه بود، چند سالی پس از همدرسی با شهاب‌الدین و پس از مرگ او چون نسخه‌ای از کتاب تلویحات وی را به او دادند آن را بوسید و به یاد دوست قدیم مدرسه خود که راهی چنان مخالف راه وی برگزیده بود اشک از دیده فرو ریخت.^{۱۲}

سهروردی سپس برای فراگیری آرای ابن‌سینا و بهره‌مندی از دانش استادانی که در مهمترین مرکز علمی آن روزگار، اصفهان، حضور داشتند، در حدود سال ۵۷۴^{۱۳} مراغه را به سوی اصفهان ترک می‌کند و در این شهر کتاب البصائر النصیریة تألیف عمر بن سهلان ساوی را که یکی از بهترین گزیده‌های منطق شفاء است، نزد ظهیرالدین فارسی می‌خواند، چنانکه سهروردی می‌نویسد: «از کتب او چنان فهمیده می‌شود که در بصائر فکر بسیار کرده است.»^{۱۴} شیخ اشراق در اصفهان بیش از پیش مجذوب حکمت مشرقی ابن‌سینا می‌گردد و چنین به نظر می‌رسد که ترجمه فارسی رساله الطیر و تألیف رساله‌های بستان القلوب و قصه الغربه الغریبه را در مدت اقامت در اصفهان به نگارش درآورده است.^{۱۵}



سهروردی پس از اقامت دو یا سه ساله در اصفهان پیش از سال ۵۷۹^{۱۶} به قصد آشنایی با دیگر مکتب‌های فکری زمانه خود، راهی منطقه اناتولی در ترکیه و سوریه امروز می‌شود، و در شهر ماردین از شهرهای ترکیه کنونی با فخرالدین ابو عبدالله محمد بن عبدالسلام ماردینی (د: ۵۹۴) طرح دوستی می‌افکند و برخی از کتاب‌های حکمی را بر این فیلسوف مشایی می‌خواند و میان آنها گفتگوهایی درمی‌گیرد و ماردینی به فضل و دانش او اعتراف و کشته شدن وی را پیش‌بینی می‌کند.^{۱۷} ماردینی از سرآمدان روزگار خود در علوم مختلف، به ویژه حکمت، لغت و طب بود. وی از معدود فیلسوفان مشایی روزگار خویش و آخرین استاد سهروردی بود. او در حکمت شاگرد حکیمی همدانی و در پزشکی شاگرد ابن‌تلمیذ بغدادی بود و شرحی هم بر قصیده عینیه ابن‌سینا دارد.

سهروردی تا سال ۵۷۸ در ماردین به دوستی با فخرالدین ماردینی ادامه می‌دهد و سپس در سال ۵۷۹ به سمت سوریه کنونی در آسیای صغیر رهسپار و وارد حلب می‌شود.

با ورود سهروردی به حلب دوره دوم زندگانی ابن حکیم اشراقی نیز به پایان می‌رسد. در این سال که حدود سی سال از عمرش می‌گذشت، نگارش کتاب المشارع و المطارحات را به پایان رساند.^{۱۸} و در سال ۵۸۲ در همان شهر از نگارش مهمترین اثر فلسفی خود با نام حکمة الاشراق فراغت یافت.^{۱۹}

سهروردی در همین دوره و در سال‌های ۵۸۴ و ۵۸۵ در سایه شهرتی که از نگارش حکمه الاشراق به دست آورده بود، از حمایت پادشاهان سلجوقی نیز برخوردار می‌شود و با سفر به توقات و خرت‌پرت و اقامت نزد این پادشاهان دو رساله پرتونامه و الواح عمادی را به نگارش درمی‌آورد و اولی را به رکن‌الدین سلیمان و دومی را به عمادالدین ابوبکر تقدیم می‌کند.^{۲۰}

سهروردی در دوره پایانی زندگی خود، پس از ورود به حلب ابتدا به مدرسه حلاویه و پس از آن به مدرسه نوریه وارد می‌شود و با فقهای حنبلی به بحث می‌پردازد و پس از چیرگی بر آنها آوازه‌اش در شهر می‌پیچد و سرانجام به دربار ملک‌ظاهر، پسر صلاح‌الدین ایوبی راه می‌یابد و در زمره مشاوران طراز اول او قرار می‌گیرد. هوش سرشار سهروردی، دانش گسترده و ژرف او و بالاخره روحیه پذیرش او نسبت به دیگر سنن حکمت و نیز گرایش وی به اسرار و عوالم باطنی باعث خصومت شد و فقهای دربار ملک‌ظاهر را به دشمنی با او برانگیخت. آنان برای از میان برداشتنش مجلس مناظره‌ای ترتیب دادند. عماد اصفهانی که گزارشی از این مناظره را در کتاب خود، البستان الجامع لجمیع تواریخ أهل الزمان نقل کرده، می‌نویسد: در این مجلس، دو تن از فقهای حلب، به نام زیدالدین و

به نظر می‌رسد که

سهروردی

در مدت اقامت در مراغه

با امام فخر

همدرس بوده است.

گروهی سهروردی را

مدافع نوعی ملی‌گرایی

دانسته‌اند و او را در زمره

شعوبیه به شمار آورده‌اند

و در نهایت همین گرایش را

موجب قتل او دانسته‌اند.

مجدالدین، فرزندان جهیل با آرای سهروردی درباره خلقت و اراده الهی از در ستیز برآمدند و از او پرسیدند: آیا خداوند به برانگیختن پیامبر دیگری پس از حضرت محمد (ص) تواناست؟ سهروردی در پاسخ می‌گوید: قدرت خداوند مطلق است و آنچه مطلق است حد نمی‌پذیرد.

فقها پاسخ او را مخالفت با خاتمیت رسول خدا (ص) دانستند و آن را سند کفر و الحاد وی ساختند.^{۳۱} فقها از ملک‌ظاهر خواستند به دلیل اعتقادهای ضد دینی سهروردی، او را به قتل رسانند، اما چون وی از خواسته ایشان خودداری ورزید آنان عریضه‌ای امضا کردند و نزد صلاح‌الدین فرستادند. صلاح‌الدین که در آن هنگام تازه سوریه را از دست صلیبیان بیرون آورده بود و برای حفظ اعتبار خود به تأیید علمای دین احتیاج داشت، ناگزیر به درخواست فقیهان تسلیم شد و به پسرش دستور داد سهروردی را به قتل برساند. ملک‌ظاهر از سر بی‌میلی ناگزیر در سال ۵۸۷ سهروردی را به زندان افکند و او در همان جا از دنیا رفت.

ابن شداد می‌نویسد: روز جمعه اواخر ماه ذی‌الحجه ۵۸۷ پس از نماز پیکر بی‌جان شهاب‌الدین سهروردی را از زندان بیرون آوردند.^{۳۲} ابن ابی‌اصیبه تاریخ قتل سهروردی را اواخر سال ۵۸۶ می‌داند و شهرزوری نیز با او هم‌عقیده است.^{۳۳}

یاقوت حموی، تاریخ قتل او را ۵۸۷ می‌داند، و می‌گوید: او به هنگام کشته شدن نزدیک به چهل سال داشت^{۳۴} و ابن‌شداد و ابن‌خلکان نیز همین تاریخ را ذکر می‌کنند، اما ابن‌خلکان می‌افزاید: این رویداد در پنجم ماه رجب اتفاق افتاد و او در آن هنگام سی و هشت سال داشت.^{۳۵} برخی از پژوهشگران با توجه به دقت و امانتی که ابن‌خلکان در روایات و منقولات خود، به ویژه در ضبط اعلام و تعیین تاریخ دارد، این تاریخ را ترجیح داده‌اند.^{۳۶}

به گفته شهرزوری روایات مختلفی درباره چگونگی قتل سهروردی وجود دارد. او می‌نویسد: بعضی را گمان آنکه او را در بندی‌خانه انداختند و طعام و شراب از او بازداشتند تا فوت شد، و برخی گویند که او خود منع نفس از طعام و شراب کرد تا به مبدأ خود پیوست، و بعضی بر آنند که او را خفه نمودند، و دیگری می‌گوید که به شمشیر کشتند، و قومی بر آنند که از دیوار قلعه به زیر انداختند و سوختند.^{۳۷}

مرگ سهروردی همان اندازه اسرارآمیز بود که زندگیش. به غیر از شماری کتاب چیز چندانی بر جای نگذاشت که سرگذشت زندگی او را روشن کند. در یک سو، شماری از تاریخ‌نگاران به او ساحری و شعبده‌گری نسبت می‌دهند و در سوی دیگر برخی او را «صاحب کرامات و آیات»، «المؤید بالملکوت» و «خالق البرایا» می‌دانند.^{۳۸}

شهرزوری که از مدافعان حکمت ذوقی و عملی شیخ اشراق است، درباره

حکمت عملی و سیر و سلوک او می‌نویسد: «فإنَّه کان من السابقین الاولین، به صورت به زنی قلندران می‌زیست و مرتکب ریاضات شاقه بود، به نوعی که ابنای زمان از

ارتکاب و احتمال امثال آنها عاجز و قاصر بودند. در هفته یک نوبت افطار می‌کرد و طعامش

زیاده بر پنجاه درم نبود، و اگر در طبقات حکما سیر کنی و تفحص احوال ایشان نموده، منزلت هر

یک را شناسی، نزدیک است که زاهدتر و یا فاضل‌تر از او نیابی اصلاً. التفات به جانب دنیا نمی‌گماشت و

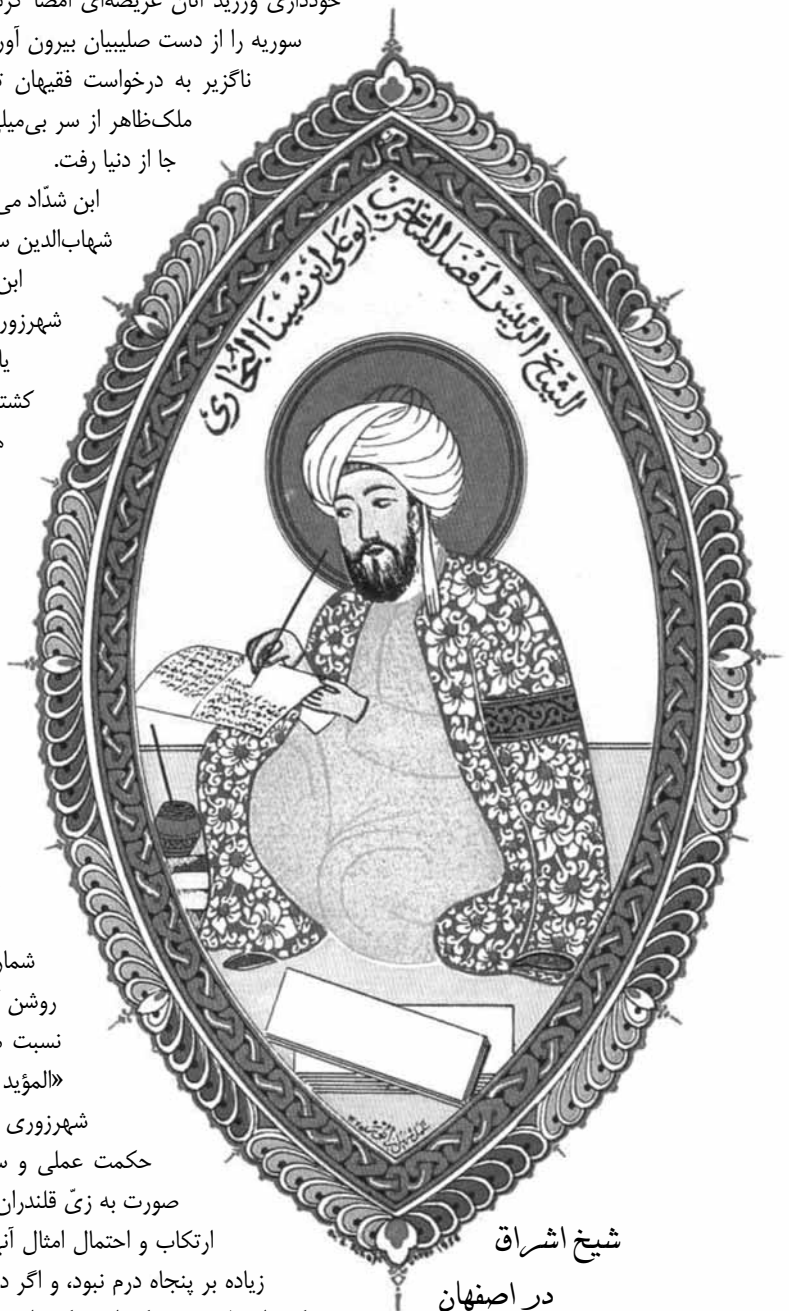
اهتمام به حصول مرادات آن نداشت. در باب نوشیدنی و خوردنی پروا نمی‌کرد و به آنچه روی می‌داد می‌ساخت،

و سخنان شرف و ریاست و بزرگی را به گوش رضا اصفا نمی‌نمود. در بعضی احیان کسائی و کلاه سرخ درازی بر

سر می‌نهاد، و بعضی اوقات مرقع می‌پوشید و خرقة بر بالای آن، و گاهی به زنی صوفیه بر می‌آمد، و اکثر عبادتش

گرسنگی و بیداری و فکر و تأمل در عوالم الهی بود، و قلیل الالتفات بود به رعایت خلق و کثیر السکوت و مشغول

به خود بود. سماع و نعمات موسیقی را بغایت دوست می‌داشت. صاحب کرامات و آیات بود.^{۳۹}



شیخ اشراق

در اصفهان

بیش از پیش مجذوب

حکمت مشرقی

ابن‌سینا

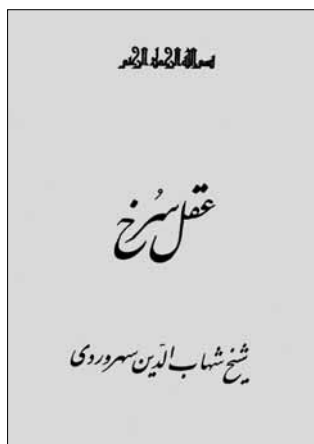
می‌گردد.

وی سپس در ادامه به انتقاد از کسانی که شیخ اشراق را به ساحری و شعبده‌گری متهم می‌کنند، می‌پردازد و می‌نویسد: «شنیدم از علمای عامه از کسانی که ایشان را بهره و حظی از علوم حقیقی نبود که می‌گفت: شیخ علم سیمیا را می‌دانست و گمان می‌کردند که به این علم چیزهای نابود را به صورت بود وجود می‌داد. این سخنان از جمله خرافات و هذیان‌ات است و عدم شناخت احوال اخوان التجرید.»^{۲۰}

در اینجا باید اشاره کرد که برخی از پژوهشگران کوشیده‌اند به ریشه‌یابی قتل سهروردی و دلایل آن بپردازند. گروهی سهروردی را مدافع نوعی ملی‌گرایی دانسته‌اند و او را در زمره شعوبیه به شمار آورده‌اند و در نهایت همین گرایش را موجب قتل او دانسته‌اند.^{۲۱} این دیدگاه از سوی شماری از متفکران مورد انتقاد و مخالفت واقع شده و آن را محصول ناآشنایی و برداشت نادرست و ناقص از آثار و اندیشه‌های این حکیم اشراقی دانسته‌اند.^{۲۲}

گروهی نیز بر این باورند که سهروردی مدافع رویه‌ای سیاسی بود که «فیلسوف سلطان» را فرمانروای بحق می‌داند.^{۲۳} این فکر حتماً برای خلیفه بغداد و صلاح‌الدین هر دو اهانت‌آمیز بوده است و چنین فکری که در آغاز حکمه الاشراق از آن دفاع شده باید برای عناصر مذهبی‌مآب‌تر در دربار ملک‌ظاهر تا اندازه‌ای نگران‌کننده بوده باشد.^{۲۴} گروهی از جمله شهرزوری گفته‌اند: بعضی از یاران سهروردی او را ابوالفتوح رسول‌الله خوانده‌اند. اگر این درست باشد محتملاً می‌تواند سبب اعدام سهروردی بوده باشد.^{۲۵}

نکته قابل ملاحظه دیگر در زندگی شیخ اشراق این است که وی با یکی از حساس‌ترین دوره‌های فعالیت و تبلیغ اسماعیلیان نزاری ایران همزمان بود. در این دوره دو تن از معروف‌ترین و جنجالی‌ترین فرمانروایان اسماعیلی بر مسند قدرت مستقر بودند: یکی حسن دوم (۵۵۸ - ۵۶۲) که فرا رسیدن عید قیامت و نسخ احکام ظاهری شریعت را اعلام داشت و دیگری نورالدین محمد دوم (۵۶۲ - ۶۰۷) که در کتاب فصول و اصول خود عقاید نزاری را بر مبانی فلسفه پی‌ریزی کرد. احتمال بسیار می‌رود که جوان تیزهوش و کنجکاو مانند سهروردی که در پی حکمت حقیقی و یافتن «مشارکی مطلع» در تکاپو و جست و جو بوده است، در مسیر سفرهای خود از مراغه به قزوین و ری و اصفهان و ماردین و حلب که همه از مراکز عمده فعالیت‌های اسماعیلیان بود، با داعیان و مبلغان نزاری که



صلاح‌الدین ایوبی

سهروردی در دوره پایانی زندگی خود، پس از ورود به حلب ابتدا به مدرسه حلاویه و پس از آن به مدرسه نوریه وارد می‌شود و با فقه‌های حنبلی به بحث می‌پردازد و پس از چیرگی بر آنها آوازه‌اش در شهر می‌پیچد و سرانجام به دربار ملک‌ظاهر، پسر صلاح‌الدین ایوبی راه می‌یابد و در زمره مشاوران طراز اول او قرار می‌گیرد.

اغلب با مبانی حکمت و فلسفه مجهز بودند مرآوده و آشنایی پیدا کرده باشد، بویژه آنکه برخی از اندیشه‌ها و تعبیرات و تأویلات شیخ یادآور افکار و عقاید و تأویلات اخوان الصفا و باطنیان اسماعیلی است، و از سوی دیگر در سنت اسماعیلیان سهروردی از داعیان آنها محسوب می‌شود.^{۳۶}

پی‌نوشت‌ها

۱. وفيات الاعيان و انباء ابناء الزمان، ابن‌خلکان، تصحيح و تحقيق دکتر احسان عباس، قم، منشورات الرضى، ط ۲، ۱۳۶۴ش، ج ۶ ص ۲۶۸.
۲. عيون الانبياء فى طبقات الاطباء، ابن ابى اصبيعه، به كوشش آگوست مولر، قاهره، ۱۸۸۴م، ج ۲، ص ۱۶۷.
۳. شرح حکمه الاشراق، قطب‌الدین شیرازی، قم، انتشارات بیدار، ص ۳.
۴. نگر: سه حکیم مسلمان، سیدحسین نصر، ترجمه احمد آرام، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۱، ص ۶۶ تاریخ فلسفه اسلامی، هانری کرین، ترجمه اسدالله مبشری، تهران، امیرکبیر چاپ سوم، ۱۳۶۱، ص ۲۷۳.
۵. نگر: دائرة المعارف الاسلامیة، ج ۱۲، مقاله «السهروردی و حکمه الاشراق» به قلم دکتر محمد مصطفی حلمی، بیروت، دارالفکر، صص ۳۰۰ - ۳۱۱.
۶. نزهه الارواح و روضه الارواح، ترجمه مقصودعلی تبریزی، (چاپ شده در مجموعه مصنفات شیخ اشراق، به تصحیح و تحشیه سیدحسین نصر، با مقدمه هنری کرین، تهران، انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران، ۱۳۵۶)، ج ۳، ص ۲۷.
۷. معجم الآداب و معجم الالقب، ابن‌فوطی، ج ۴؛ ص ۵۵۵ (به نقل از: درآمدی بر فلسفه اشراق، دکتر فتحعلی اکبری، آبادان نشر، پرسش ۱۳۸۷).
۸. سهروردی، حکمت اشراقی و پاسخ اسماعیلی به غزالی، محمد کریمی زنجانی اصل، تهران، نشر مجبّی، ۱۳۸۲، ص ۲۵.
۹. مجموعه فلسفی مراغه، به كوشش نصرالله پورجوادی، تهران، ۱۳۸۰، صص ۳۴۵ - ۳۶۴.
۱۰. غزالی‌نامه، جلال‌الدین همایی، تهران، نشر هما، ج ۳، ۱۳۶۸، ص ۲۸۲ - ۲۸۳؛ وفيات الاعيان، ج ۴، ص ۲۵۰.
۱۱. نزهه الارواح در مجموعه مصنفات، ج ۳، ص ۳۰.
۱۲. سه حکیم مسلمان، ص ۶۶.
۱۳. درآمدی بر فلسفه اشراق، ص ۸.
۱۴. نزهه الارواح در مجموعه مصنفات، ج ۳، ص ۲۵.
۱۵. سهروردی، حکمت اشراقی و پاسخ اسماعیلی به غزالی، ص ۲۶.
۱۶. عيون الانبياء، ج ۲، صص ۱۶۷ - ۱۶۸.
۱۷. عيون الانبياء، ج ۲، ص ۱۶۷؛ نزهه الارواح در مجموعه مصنفات، ج ۳، ص ۲۹.
۱۸. مجموعه مصنفات، ج ۱، ص ۵۰۵.
۱۹. مجموعه مصنفات، ج ۲، ص ۲۵۸.
۲۰. سهروردی، حکمت اشراقی و پاسخ اسماعیلی به غزالی، ص ۱۴۱.
۲۱. البستان الجامع، به كوشش كلود كاهن، ۱۹۳۷ - ۱۹۳۸، صص ۱۵۱ - ۱۵۲.
۲۲. وفيات الاعيان، ج ۶، ص ۲۷۳.
۲۳. عيون الانبياء، ج ۲، ص ۱۶۷؛ نزهه الارواح در مجموعه مصنفات، ج ۳، ص ۳۰.
۲۴. معجم الادباء، ياقوت حموی، بیروت، دارالفکر، چاپ سوم، ۱۴۰۰ / ۱۹۸۰م.
۲۵. وفيات الاعيان، ج ۶، ص ۲۷۳.
۲۶. دائرة المعارف الاسلامیة، ج ۱۲، ص ۳۰۳.
۲۷. نزهه الارواح در مجموعه مصنفات، ج ۳، ص ۲۸.
۲۸. وفيات الاعيان، ج ۶، ص ۲۶۹، ۲۷۲؛ نزهه الارواح در مجموعه مصنفات، ج ۳، ص ۲۴ - ۲۶.
۲۹. نزهه الارواح در مجموعه مصنفات، ج ۳، ص ۲۶.
۳۰. همان.
۳۱. نگر: تاريخ الفكر الفلسفي في الاسلام، محمدعلی ابوریان، دارالنهضة المصریة، ص ۱۹۷۳.
۳۲. نگر: شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی، صص ۴۶۷ - ۵۴۳.
۳۳. نگر: منشأ و سرشت سیاسی در فلسفه اشراق سهروردی، در *Political Aspects of Islamic Philosophy*، کمبریج، انتشارات دانشگاه هاروارد.
۳۴. سهروردی و مکتب اشراق، ص ۲۴.
۳۵. همان.
۳۶. نگاهی به سرچشمه‌های حکمت اشراق، و مفهوم بنیادین آن، دکتر صمد موحد، تهران، انتشارات طهوری، چاپ دوم، ۱۳۸۴.